

متن پرسش

سلام استاد: یه درد دل خواستم باهاتون بکنم. استاد چند سالی است که کلا تقدیرات خوبی برایم رقم نمیخوره. این چیزی که میگم کاملاً محسوسه. چیزی نیست که تلقین کرده باشم یا اینکه نگاهم به دنیا منفی باشه. اتفاقاً تا همین چند وقت پیش هم اعتقادی به اینکه تقدیرات بدی برام رقم میخوره نداشتم ولی استاد از بس پی در پی بدبختی و بد تقدیری برام اتفاق افتاده که اصلاً نمیتونم به این قضیه بی توجه باشم. حتی بین خواهر و برادر و پدر و مادرم معروف شدم به بدشانسی. تو این چند ساله هزاران توجیه برا خودم اوردم مثلاً اینکه حتماً خدا دوستم داره، حتماً میخواد تربیتم بکنه، حتماً امتحانم، حتماً یه نظری بهم داره وگرنه چرا ظرف منو میشکنه و از این حرفا. چند ساله با این دید به این بلاها نگاه کردم و انرژی می‌گرفتم ولی استاد الان اومدم بگم دیگه نمیتونم. استاد زندگی راحتی ندارم. نمیدونم چرا اینجوری شده. این در صورتیه که تا همین چند سال پیش اصلاً زندگی اینجوری نبود. علتش رو نمیدونم. به نماز اول وقت و نگاه نکردن هم بی توجه نیستم که بگم علتش این موضوعه. اتفاقاً به این مسائل حساسم. استاد اصلاً دوست ندارم اینجوری فک کنم ولی گاهی وقتاً به این فک می‌کنم نکنه کسی طلسم کرده یا نکنه چشم خوردم. چون از این مدل آدمای بدخواه و بد چشم که دنبال دعا نویسی و... میرن تو فامیل داریم (به خصوص زن‌ها). گفتم اصلاً آدمی نیستم که ذهن خودمو درگیر این مسائل طلسم و... بکنم. هر چند این مسائل در جای خود حقیقت دارند. استاد شما می‌گید من چیکار کنم؟ ببخشید وقت مبارکتون رو آدم ناچیزی مثل من میگیره.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: شاید باید نوعی دیگر زندگی کنید. زیرا بعضاً این موانع برای تجدید نظر کلی است. البته عرض کردم شاید. موفق باشید